

شبهات زیادی بین ترکیه و ایتالیای بین دو جنگ جهانی وجود دارد و نتایج سیاست‌های کنونی ترکیه نیز می‌تواند به همان میزان خطرناک گردد. چه چیزی باعث گشت که بخت و اقبال سوگلی غرب و لیبرال‌های خاورمیانه در مدتی کوتاه برگردد؟ آیا همه چیز را می‌توان با قدرت‌طلبی شخص اردوغان توضیح داد؟ در مقاله زیر جهان توغال به بررسی چرخش ترکیه از یک رژیم اقتدارگرای نرم در دهه قبل به توتالیترایسم سخت کنونی می‌پردازد.

جهان توغال، استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه کالیفرنیا می‌باشد. وی نویسنده کتاب «انقلاب منفعل: جذب گردنکشی اسلامی به سرمایه‌داری» است. او بزودی کتابی به نام «مدل ترکیه: چگونه جنبش‌های عربی لیبرالیسم اسلامی را ساقط نمودند» را در مورد ترکیه منتشر خواهد کرد.

رژیم ترکیه از توتالیترایسم نرم به سخت می‌لغزد

نوشته: جهان توغال

برگردان: رضا جاسکی

تعداد کلمات: ۳۹۵۴

"باید فوراً اجازه رساندن کمک‌های بشردوستانه به غیرنظامیان داده شود. تاکتیک "تسلیم یا مرگ" دقیقاً خلاف قانون جنگ است" [توثیق جان کری]

شاید هر رهبر غربی به راحتی از این کلمات برای سرزنش دولت ترکیه در گرسنگی دادن به شهرهای کردستان در جنوب شرقی کشور استفاده کند. اما چنین امری بسیار بعید بنظر می‌رسد توثیق جان کری در واقع در رابطه با رژیم سوریه است، نه ترکیه.

اما چرا رهبران آمریکا استراتژی "تسلیم یا گرسنگی" اسد را جنایت جنگی می‌دانند، در حالی که اردوغان را نادیده می‌گیرند؟

شاید به این دلیل که ترکیه متحد امریکاست چنین ریاکاری موجه بنظر برسد. اما با نگاهی به مهم‌ترین مطبوعات آمریکا واقعیت به مراتب پیچیده‌تر می‌گردد. مجله نیویورک تایمز در نوامبر ۲۰۱۵ سرمقاله احساساتی "رویای یک اتویی در حیات خلوت داعش" را منتشر کرد که در آن مقاله کردستان غربی را تنها نمونه‌ی تحقق آرزوهای بهار عربی در کسب خودمختاری و برابری جنسیتی معرفی کرد. تصاویر زنان در حال جنگ برای روجاوا صفحات مجله را پُر کرده بود که منعکس‌کننده‌ی شیفتگی مطبوعات

عمده به چریک‌های زن، از زمان سربر آوردن داعش بود.

خودمختاری در غرب کردستان بدست بزرگترین دشمن رژیم ترکیه، جنبش چریکی کردستان پ.ک.ک. و طرفداران سوری و دیگر حامیاننش ایجاد شده است. چنین حمایت مشتاقانه‌ای از دشمنان مسلح دولت ترکیه در هیچ جا؛ در طی پنجاه سال گذشته هیچ قربانی با شیوهی تفکر غالب آمریکایی نداشت. امروزه جریان‌هایی در خط فکری غالب می‌کوشند که دیپلماسی آمریکا را در جهت طرفداری بیشتر از کردها سوق دهند.

سکوت مقامات آمریکایی در مورد وحشی‌گری ترکیه در شمال کردستان، نه فقط نتیجه دورویی (که مسلم است)، بلکه به خاطر سردرگمی نیز می‌باشد.

از آنجا که کردها تنها نیروی زمینی مؤثر در مبارزه با داعش اند و رژیم ترکیه به تغییر مواضع در جهت فاشیستی ادامه می‌دهد، لیبرال-کنسرواتیوهای آمریکایی کاملاً در اینکه چه کسی متحد بلند مدت واقعی آنهاست، سردرگم شده‌اند. (این سردرگمی و ریاکاری وقتی به اوج رسید که تمام دنیای غرب از بمباران کردهای سوریه به جوش و خروش درآمد، در حالی که مطبوعات لیبرالی وقتی که ترکیه تنها چند روز قبل از آن کردهای خود را سلاخی کرد، سکوت اختیار کردند. (این سردرگمی تنها حاصل پیچیدگی اوضاع در لحظه کنونی نیست. به لحاظ ساختاری، دینامیسم درونی خاورمیانه بگونه‌ای در حال تکوین است که پاکس آمریکانا و همه‌ی ارزش‌های آن را از درون منفجر کرده است. دیگر نه لیبرال‌ها و نه کنسرواتیوهای صلح‌طلب، هیچکدام رویکرد مناسبی برای منطقه ندارند. خاورمیانه کلیت خود به سمت محافظه‌کاری و اشکال گوناگونی از افراطی‌گری، خشونت یا فاشیسم-واژه‌ای که من با احتیاط از آن استفاده می‌کنم-سوق داده می‌شود.

استفاده از کلمات مشتق شده از "فاشیسم" بدسلیقگی اطلاق می‌شود، و فرض بر این گذاشته می‌شود که از این برچسب به عنوان دشنام استفاده شده تا یک مقوله تحلیلی. اما با توجه به اینکه امروزه بسیاری از رژیم‌ها در سرتاسر جهان به سمت راست افراطی در حال تغییر اند، چنین کاربردی نه تنها ممکن، بلکه لازم است تا بین رژیم‌هایی که پایه توده‌ای دارند و دیگریانی که ندارند، تمایز قائل شد.

چرخش اردوغان به سوی اقتدارگرایی با ظهور لویس-ناپلئون بناپارت مقایسه شده است. اما اگر ما (پولانزاس را سرمشق قرار دهیم)، می‌توانیم رژیم‌های غیرلیبرالی کاپیتالیستی را در سه تیپ ایده‌ال بناپارتیسم یا پوپولیسم راست‌گرا، دیکتاتوری نظامی و فاشیسم طبقه‌بندی کنیم. در این صورت مشابهت حزب جدید عدالت و توسعه با فاشیسم بسیار زیادتر است. فاشیسم بر خلاف اشکال دیگر دیکتاتوری راست‌گرا، مبتنی بر حزب سیاسی با شبکه‌های گسترده‌ی توده‌ای است. اگرچه بناپارتیسم

هم نیازمند حدی از بسیج مردمی است. اما پیوندهای ارگانیک دیکتاتور با توده‌ای که بسیج می‌کند، بسیار ضعیف‌تر است. احزاب فاشیستی ایتالیا و آلمان بر پایه‌ی سنت طولانی از مشارکت مدنی و بسیج توده‌ای، که بر مراتب عمیق‌تر از شبکه‌های ضعیف جناح راست بودند، ایجاد شدند (قابل توجه این که فاشیسم ایتالیا تلفیقی از نوکیشان سندیکالیسم و جناح چپ سوسیالیسم بود).

با توجه به این موارد، اما مسیر جدیدی که ترکیه طی می‌کند قطعاً با بیشتر دیکتاتورهای بعد از جنگ دوم جهانی (مانند سالازار پرتغال و پست-متاکساس یونان، و همچنین پینوشه شیلی)، که در درجه نخست متکی بر نهاد نظامی بودند (هر چند که آن‌ها نیز جنبه‌هایی از تجربه فاشیستی را تقلید می‌کردند) متفاوت است. این تفاوت حتی شامل فرانکوی اسپانیا که ریشه‌های فاشیستی آن به مرور زمان پژمرده شد نیز می‌گردد.

علیرغم این مسیر کنونی حزب عدالت و توسعه را نمی‌توان به این سادگی با فاشیسم مشخص کرد، چرا که این حزب قطعاً شالوده جدیدی را بنا می‌نهد. شالوده‌ای که نه تنها بدلیل ویژگی‌های ترکیه، بلکه متأثر از دوره‌ی تاریخی کنونی نیز می‌باشد. تجربه فاشیسمی را که مناسب دوران بین دو جنگ بود را نمی‌توان امروز مستقیماً تکرار کرد. انقلابات جهان سوم، مائوئیسم، و در نهایت انقلاب اسلامی ایران همه وقایعی تاریخی بعد از سال‌های جنگ بودند، که ما ردپای آن‌ها را در رژیم جدید ترکیه (یا حداقل، واکنش به آن‌ها را) می‌بینیم.

نکته مهم این است که نئوفاشیسم حزب پاسخی به رخ‌نما شدن نئولیبرالیسم جهانی است که دینامیسم کاملاً متفاوتی در مقایسه با بی‌رمق شدن لیبرالیسم کلاسیک در دهه ۱۹۲۰ دارد. چشمگیرتر از هر چیز، عدم وجود یک چپ سازمان‌یافته و نیز یک نیروی کار سازمان‌یافته نسبتاً ضعیف، دال بر این است که رژیم‌های پسالیبرالی امروز تحت فشارهای متفاوتی نسبت به گذشته قرار دارند.

علیرغم همه این تفاوت‌های تاریخی و ساختاری، حزب عدالت و توسعه در چرخش اقتدارگرایی خود از منابعی تغذیه می‌کند که می‌توان آن‌ها را با فاشیسم بین دو جنگ جهانی مقایسه کرد.

حزب در اولین دهه حیات لیبرال-کنسرواتیو اش با ته‌مانده‌ی پوپولیسم اسلامی خود (معروف به سیاست چشم‌انداز ملی) تسویه حساب کرد. برخی از این تصفیه‌گران در دوران جوانی سیاست چشم‌انداز ملی را به این دلیل که به اندازه کافی رادیکال نبود، مورد هدف قرار داده بودند. معجزاً، گفتمان تصفیه در طی سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۵ بر پایه تفکر لیبرالیسم اسلامی قرار داشت. حزب پس از تصفیه حساب با ته‌مانده‌ی پوپولیسم اسلامی اش به بلوک قدیمی قدرت ترکیه پیوست و ضمن حذف کمالیست‌ها رهبری ساختار قدرت را در دست گرفت.

از اواسط دهه ۲۰۰۰ رویکرد حزب بسیج اسلام گرایان رادیکال و انقلابی بود. دو سازمان سیاسی- اجتماعی که شاه کلید این بسیج بودند می‌توانند به درک و شناخت ما از مضمون رویکرد جدید حزب پس از این تصفیه‌ها کمک کنند. انجمن حق‌سوز که ریشه در انقلاب اسلامی ایران دارد، بخشی از نیروی ضد رژیم در حرکت‌ها و اعتراضات خیابانی در ده ساله اول بود. نیروهای این جریان حال در حمایت از رژیم به خیابان می‌آیند.

مهمتر از آن یک سازمان نسبتاً بزرگ قدیمی‌ست که به انجمن مالاتیا معروف است، آنچه که روزنامه‌نگاران به عنوان نسخه پرولتری اسلام از آن یاد می‌کنند. انجمن مالاتیا که دارای سابقه ناسیونالیسم اسلامی است (هواداران این انجمن چنان تحت تأثیر تجربه‌ی فاشیسم ایتالیا قرار داشتند که وقتی در اردوگاه‌های شبه نظامی تمرین می‌کردند پیراهن‌های قهوه‌ای برای خود دوخته بودند و بر تن می‌کردند)، از ناسیونالیسم خود توبه کرده و تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران جهت‌گیری انقلابی اجتماعی اتخاذ کرد. اما از میانه دهه ۲۰۰۰ تعدادی از اعضای انجمن مالاتیا پُست‌های مرکزی در بوروکراسی دولتی و همچنین رسانه‌های تفکر غالب به‌عهده گرفتند: حال آن‌ها شعارهای انقلابی خود را در خدمت یک نظام سرمایه‌داری قرار داده‌اند.

افزون بر این شبکه‌های اجتماعی؛ روزنامه‌ها، محافل بحث، دوره‌های قرآن، شبانه‌روزی‌ها و غیره می‌باشند که از حدود ۲۰۱۰ فعالیت خود را با گفتمانی صریحاً ضد سرمایه‌داری و ضد غربی از شدت بخشیده‌اند. بسیاری از شاخه‌های زیرمجموعه جنبش- رژیم بیشتر شبیه انقلابیون جهان سومی دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ گشته‌اند. تمرکز بیش از حد بر شخص رهبر، حتی اگر رهبر شباهتی با پیشوا در اینجا، و برادرزاده بناپارت در آنجا نداشته باشد. این پویایی‌های ساختاری که نیروی محرکه رژیم جدید ترکیه است را می‌بهم می‌سازند.

در نهایت، برآمد سلفی‌گری در سراسر جهان را باید به عنوان عاملی ویژه در نظر گرفت که مهر خودویژه‌ای بر نئوفاشیسم ترکیه می‌زند. چرخش تند و تیز ترکیه به سمت اقتدارگرایی را نمی‌توان به دور از سمت‌گیری بین‌المللی نوین جنبش اسلامی تجزیه و تحلیل کرد. در نتیجه شکست لیبرالیسم اسلامی در ترکیه و کاستی‌های انقلاب اسلامی در ایران؛ جهادلیسم سلفی به عنوان گزینۀ پویایی که می‌تواند انرژی‌های ضد-سلطه‌گری اسلامی را کانالیزه کند، رُخ نمود.

دین به عنوان محل تلاقی همه این عوامل از نژاد و ملیت سبقت گرفته و رشته اصلی فرآیند اقتدارگرایی رژیم (و متحدانش) می‌باشد.

با این وجود، پیوستگی با فاشیسم تاریخی را نباید کاملاً کم اهمیت جلوه داد. بند نافی که نئوفاشیسم

ترکیه را با فاشیسم سال‌های بین دو جنگ جهانی پیوند می‌دهد. بسیج دوباره‌ی گرگ‌های خاکستری است. سازمان پارلمانی ناسیونالیستی راست‌گرا که به گرگ‌های خاکستری معروف‌اند، در مبارزه با برآمد پرورش چپ ترکیه در دهه ۱۹۷۰ مؤثر بودند. سازمان و ایدئولوژی این نیرو بطور مستقیم بر اساس مدل فالانژهای اسپانیایی بود. کودتای نظامی ۱۹۸۰ گرگ‌های خاکستری را به دو جناح اسلامی و کمتر اسلامی تقسیم کرد. حزب اقدام ملی در طی سه دهه گذشته موفق به متفرق کردن جناح کمتر اسلامی گرگ‌های خاکستری شد، به گونه‌ای که اکنون خود بخش پرجمعیت آن است. ائتلاف بزرگ حزب توسعه و عدالت در دهه ۲۰۰۰ شامل و در برگیرنده‌ی شخصیت‌های جدا شده‌ی جناح لیبرالی اقدام ملی بود.

یکی از موفقیت‌های استراتژیک و خیره‌کننده حزب عدالت و توسعه در طی چند سال گذشته انرژی دوباره بخشیدن و بسیج هر دو جناح می‌باشد. جدا کردن آن‌ها از احزابشان؛ و ایجاد سازمان‌های خشونت‌گرا به نام قلوب عثمانی بر پایه بقایای سازمان‌های آن‌ها (اوکو آکالری و الپرن آکالری) بویژه پس از ژوئن ۲۰۱۵ است. این سازمان‌های عوام ساختمان حزب کردستان را به آتش کشیدند و به معترضان گرد حمله‌ور شدند.

یکی دیگر از جلوه‌های روآوردن حزب عدالت و توسعه به سنت راست افراطی را نیز می‌توان در اتحاد رهبران مافیایی برجسته و نیروهایشان با این حزب دید. یکی از این شخصیت‌ها، سادات پکر است که به تازگی استادان دانشگاه را که خواهان پایان جنگ بودند را با اعلام "غسل در خون‌اشان" تهدید نمود. این نیروهای شبه نظامی در مبارزه با کردها تنها نیستند و ظاهراً مرز بین آن‌ها و نیروهای امنیتی رسمی معوض شده است. اخیراً نیروهای نظامی ترکیه و پلیس در محاصره چند شهر کردستان هنگام کشتن شبه‌نظامیان هم از آیه‌های قرآن و هم شعارهای ناسیونالیستی افراطی استفاده می‌کردند "روحیه‌ی پایین به بالا" که در دوران جنگ ضد کردی در دهه ۱۹۹۰ تقریباً وجود نداشت.

همانگونه که اشاره کردم، تغییرات ساختاری رژیم جدید ترکیه و ظهور داعش با هم تقاطع دارند. من می‌خواهم سه مورد از چنین تقاطعی را که بین رویکرد جدید رژیم ترکیه و تشدید بسیج عمومی جهادبسم -سلفی در عرصه‌ی بین‌المللی وجود دارد؛ که من در سطور بالا به آن اشاره اکنون کردم، را برجسته کنم.

ترکیه به خاک حاصلخیزی برای رشد و نمو داعش تبدیل شده است. داعش در دو انفجار عظیم در ماه‌های ژوئیه و اوت ۲۰۱۵، در مجموع ۱۳۶ نفر را قتل‌عام کرد. نکته قابل اهمیت این که در انفجار دوم پلیس با گاز اشک‌آور به بازماندگان حمله کرد و راه آمبولانس‌ها را سد کرد. مهمتر از همه این که،

شیفتگان فوتبال در یک بازی ملی یک دقیقه سکوتی را که برای احترام به قربانیان اعلام شده بود را هو کردند. مطبوعات بین‌المللی توجه چندانی به این رویداد نکردند. تا اینکه طرفداران فوتبال بار دیگر در ماه نوامبر لحظه سکوت برای قربانیان پاریس را هو کردند. در طی هر دو بازی، یک دقیقه سکوت نه فقط با هو کردن بلکه همچنین با شعارهای اسلامی قطع شد.

این نشانه چه چیزی است؟ فرایند استبدادی اخیر در ترکیه به مراتب فراتر از تغییر صرفاً رژیم است، بلکه نشان از بسیج توده‌ای به نفع ایده‌های رادیکال راست است.

تشکیل رژیم توتالیتر در ترکیه در مقایسه با استقرار فاشیسم در آلمان و ایتالیا مسیر کاملاً متفاوتی را دنبال کرده است. جالب اینکه همان حزب ابتدا یک نظم لیبرال-کنسرواتیو (بر اساس الگوی امریکایی) را با دست‌های خود ساخت، و سپس همان سیستم را از طریق پاکسازی عناصر لیبرال و محافظه‌کار خلاق درون حزب را (مهمتر از همه جامعه محافظه‌کار گولن و روشنفکران لیبرالی را که توتالیتریسم نرم حزب را در دهه نخست رهبری کرده بودند) تخریب نمود.

تفاوت قابل ملاحظه دیگر آن با سال‌های بین دو جنگ، شدت بسیج مردمی که توتالیتریسم حزبی هنوز با آن مواجه است. وقتی تروتسکی و گرامشی فاشیسم را به عنوان جنبش خرده‌بورژوازی در تنگنا قرار گرفته بین طبقه کارگر ستیزه‌جو و طبقه سوداگر انحصارگر تثوریزه نمودند، در مورد یک عنصر کاملاً اشتباه کردند: فاشیسم بین دو جنگ از خاکستر 'سال‌های سرخ' (خیزش‌های انقلابی در اروپا در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۱۹) سر بر آورد. مهمترین سهم و نقش خرده‌بورژوازی در این برآمد تحکیم بلوک‌های قدرت پراکنده و آشفته بود تا اینکه فرونشاندن جنبش کارگری و کمونیسم، که در آن موقع در بسیاری از بخش‌های اروپای مرکزی و غربی در حال نزول بود.

حزب عدالت و توسعه به صورتی مشابه بردوش بورژوازی تازه به دوران رسیده در اتحاد با خرده‌بورژوازی ظهور کرد و بلوک قدرت ترکیه را از تکه‌تکه شدن نجات داد. ولی شباهت در همین جا خاتمه می‌یابد. شاید بتوان گفت، جنبش کردستان یکی از قوی‌ترین دوران‌اش در کل تاریخ را از سر می‌گذراند. این فاشیسم عجیبی است که در وسط یک جنگ داخلی جاری و دائمی در حال تکوین است.

از آنجا که رژیم فرانکو نیز از طریق یک جنگ داخلی مستقر شد، می‌توان ترکیه را با اسپانیا مقایسه نمود. اما جنگ داخلی اسپانیا بسیار شدید بود، کل جامعه را در بر گرفت، و فقط سه سال طول کشید. شکست‌ناپذیری جنبش کردستان (و گسترش پایگاه کردی و ترکی آن) توتالیتریسم ترکیه را به شدت از تمام توتالیترهای بین دو جنگ جهانی، که مدعی قوی مانند پ.ک.ک. نداشتند، متمایز می‌سازد.

با وجود این، مقاومت منطقه‌ای و قومی پ.ک.ک.ک. تنها یک وقفه جزئی در تکمیل ساخت و ساز کامل فاشیسم در ترکیه است.

بعد دیگری نیز وجود دارد که نباید کم اهمیت جلوه دهیم. من قبلاً به تمایز اصلی اسپانیا با ایتالیا و آلمان اشاره کردم - دیکتاتوری نظامی مستقر در اسپانیا مدت کوتاهی روی بسیج وسیع توده‌ها تکیه کرد، اما ابزار مدنی و سیاسی که بتواند این بسیج را تداوم بخشد، را در اختیار نداشت (و اشتیاق‌اش را هم نداشت). در نتیجه، برخلاف آلمان و ایتالیا، بطور مداوم با توده‌های بسیج شده مواجه نبود. فاشیست‌های آلمانی و ایتالیایی قدرت خود را از این توده‌ها کسب می‌نمودند، اما همان قدرت در نهایت به ضد خود و نیرویی ویرانگر تبدیل شد: عطش و آرزوهای توده‌های بسیج شده در درون مرزهای سرمایه‌داری، قابل ارضاء نبود. تنها راه ارضاء، و فرونشاندن چنین عطشی توسعه‌طلبی امپریالیستی بود که به نوبه خود به این رژیم‌ها امکان می‌داد که بروز نارضایتی توده‌ها را بتعویق انداخته و منحرف کنند (که چنین رویکردی علیرغم دیسکورس ضدسرمایه‌داری فاشیسم مضمونی سرمایه‌داری داشت). با وجود آن که این رژیم‌ها انگیزه شدیدی در جهت‌گیری جنگی داشتند، اما بسیج توده‌ای دائمی ضد سرمایه‌داری فشار ساختاری را در پی داشت که تلاش‌های امپریالیستی آن‌ها را بیش از پیش به چالش کشید و باعث بی‌نظمی و هرج و مرج غیرقابل پیش‌بینی شد. بدیهی است اسپانیای پس از جنگ با چنین مشکلاتی مواجه نشد، و به رژیمی بدل گشت که سرمایه‌داری جهانی می‌توانست آن را تحمل نماید.

حزب عدالت و توسعه در حال بنا نهادن نسخه‌ای خلاق و تجدید نظر شده از فاشیسم

رژیم جدید ترکیه برعکس، بسیج توده‌ای را شدت بخشیده است. مطبوعات رژیم به گفتمانی روآورده‌اند که هر روز بیش از پیش رنگ و لعاب ضد سرمایه‌داری بخود می‌گیرد. جنگ‌طلبی ایجاد شده در روحیه توده‌ها و رژیم موجب بروز نگرانی قدرت‌های غربی شده است.

در عین حال رژیم ترکیه بصورتی پارادوکسال، تلاش دارد غرب را متقاعد سازد که بهترین شانس سرمایه‌داری جهانی برای صلح در خاورمیانه است، هرچند که رژیم برعکس چند سال پیش از این جهت چندان قانع‌کننده به نظر نمی‌رسد. اما چنین تمایلی نشان می‌دهد که رابطه‌اش با سرمایه‌داری جهانی بسیار متفاوت از فاشیسم بین دو جنگ است. همچنین رژیم ترکیه چماق غرب در مقابل پناهندگان

خاورمیانه است. به ویژه اتحادیه اروپا که به ترکیه برای جلوگیری از جریان مهاجرین نیاز دارد و از همین رو انواع سواستفاده در آن کشور را نادیده می‌گیرد.

اگر رژیم ترکیه اسپانیای فرانکو نیست، دقیقاً آلمان هیتلری هم نیست. قدرت پ.ک.ک. و روابط پیچیده ترکیه با غرب را می‌توان به عنوان دو دلیل اصلی در نظر گرفت که چرخش به توتالیتاریسم سخت را متزلزل و غیر قطعی نموده است.

خلاصه، حزب عدالت و توسعه در حال برپایی یک نسخه بسیار خلاق و تجدیدنظر شده از فاشیسم است. لازم است تا بر خصوصیات استثنایی این حزب تمرکز نمایم: حزبی است که توسط یک حزب لیبرال-کنسرواتیو قبلی که زمانی عزیز غرب و لیبرال‌های خاورمیانه بود، ساخته شد. چرا این دگرگونی اتفاق افتاد؟

روایت‌های متداول و غالب کماکان دو دوره اول حاکمیت حزب عدالت و توسعه (حداقل دوره اول آن) را به عنوان یک موفقیت خیره‌کننده در نظر می‌گیرند. اقتصاد شکل و شمایل عالی داشت. آزادی‌ها افزایش یافتند. سپس، نخست‌وزیر قدرت بیش از حدی اندوخت. قدرت فاسد می‌شود. (به عنوان فاکتورهای جانبی، تفکر غالب معتقد است که انسداد روند اروپا و بهار عربی نیز به پندارهای بی‌هوده وی اضافه شدند).

آنچه که این روایت نادیده می‌گیرد دو تاست: سرکوب علویان، کارگران اعتصابی، طرفداران محیط زیست، سوسیالیست‌ها، و گاهی اوقات کردها در طی اولین دو دوره حزب عدالت و توسعه؛ و حمایت‌های گاهگاهی جهان غرب و لیبرال‌های ترکیه از این سرکوب است. این‌ها همه قبلاً در توتالیتاریسم نرم، آن جایی که هر نوع سیاست‌های ضد-سیستمی به عنوان غیرمنطقی و "غیر دموکراتیک" درک می‌شد (و در سکوت با آن برخورد می‌شد)، جمع شده بودند.

عنوان یکی از سرمقاله‌های فاینشیال تایمز در سال ۲۰۱۴ نمونه‌ای از تحلیل لیبرالی معضل ترکیه است: "تکبر مدل ترکیه را تباه می‌کند". طبق نظر طرفداران پر و پا قرص پیشین حزب عدالت و توسعه، مشکل واقعی این است که حزب عدالت و توسعه به اندازه کافی حزب عدالت و توسعه نبود: حزب بخش زیادی از فرهنگ سیاسی و ایدئولوژیک (عمدتاً ناسیونالیسم ترکی) را که از رژیم قدیمی‌تر به ارث برده بود، حفظ کرد.

من یک قدم جلو تر رفته توضیح بدیل دیگری را اقامه می‌کنم: لیبرالیزه کردن (برداشتن کنترل دولتی) سرمایه‌داری نقاط تنش را تکثیر می‌کند (به جز اشکال ویژه غیر فاشیستی صنف باوری و کورپوراتیسم که بگونه‌ای طراحی و شکل داده شده‌اند که بتوانند چنین گره‌های تنشی را تحمل

کنند). [نمونه های فاشیستی آن اسپانیا، پرتغال و غیر فاشیستی مانند دموکراسی های سوند و اتریش. م] تنها چند کشور وجود دارند که به اندازه کافی قوی اند که می توانند تنش های ایجاد شده توسط [ننو] لیبرالیسم را فرونشاند و یا جذب کنند. من معتقدم که ریشه سقوط اخیر ترکیه به توتالیترالیسم اقتدارگرا در مکانیزم های کاملاً عامی نهفته است تا شخصیت اردوغان و یا فرهنگ ترکی. اما این مکانیزم ها کدام اند؟ لیبرال دموکراسی بر علیه دشمنان لیبرال دموکراسی مبارزه می کند. که چنین امری اصلاً قابل تعجب نیست. بنابراین، هم غرب و هم لیبرال های ترکیه از سرکوب نیروهای مخالف بازار آزاد در دو دوره ی اول (حاکمیت) حزب عدالت و توسعه حمایت کردند (و برای چنین حمایتی یا بهانه تراشیدند و یا آن را نادیده گرفتند). آنچه که آن ها را غافلگیر کرد، چرخش این ماشین سرکوب بر علیه خودشان بود.

رژیم حزب عدالت و توسعه در طول چند سال گذشته از توتالیترالیسم نرم به توتالیترالیسم سخت تغییر کرده است. چنین تعاجمی (که اکنون بطور علنی و با افتخار انجام می شود) از علویان؛ کارگران اعتصابی، طرفداران محیط زیست و سوسیالیست ها به لیبرال ها و جامعه گولن (یک گروه اسلامی لیبرال) گسترش یافته است. (دلایل مقطعی معینی برای چنین تعاجمی وجود داشت). برای نمونه، معلوم شد معضل اسرائیل چالش اصلی در ارتباط با جامعه گولن بود. از قبل مبارزه ای بین جامعه گولن و کادرهای قدیمی اسلامی در رابطه با چگونگی تقسیم مزایای قدرت در جریان بود. چنین مبارزه ای هرگز از کنترل خارج نشد تا اینکه روابط اردوغان با اسرائیل دچار تنش شد. بعد از آن نقطه، دو مولفه رژیم سابق حزب عدالت و توسعه بتدریج از هم فاصله گرفتند.

در اینجا اما دینامیسم گسترده تری نقش آفرین بود. لیبرال دموکراسی همیشه دشمنان خود را سرکوب می کند (کافی است به وحشت سرخ در آمریکا نگاه کنید). جهان پیشرفته، می تواند با چنین استثناهایی زندگی کند. اما در "بازارهای نو ظهور (در حال رشد)" دشمنان متعددی برای سرکوب وجود دارند و مک کارتیسم دیر یا زود رها خواهد شد.

دموکراسی آمریکایی توانست با وجود سرکوب سنگین سوسیالیست ها و کارگران رادیکال همچنان چون یک لیبرال دموکراسی باقی بماند. ولی در بسیاری از نقاط اروپا این نیروها آنقدر قوی بودند که دستگاه سرکوبگر دولتی توانست به طور نامحدودی گسترش یابد و وقتی که باز به اندازه کافی مؤثر واقع نشد، غیرنظامیان بسیج شدند و فاشیسم زاده شد.

آنچه که روشن است با توجه به پیشینه ی ترکیه این است که در کشورهای از نظر ساختاری ضعیف تر؛ برداشتن کنترل به شیوه نئولیبرالی، و دموکراسی نمی توانند برای مدتی طولانی دست در دست هم

پیش روند. زمانی مزایای یک مدل نیمه-پُر بار توانست بسیاری از گروه‌های اجتماعی را راضی نگه دارد. تا اینکه رکود اقتصادی اقتصاد جهانی پس از سال ۲۰۰۸ بتدریج مبنای نقدی رضایت حزب عدالت و توسعه را منفجر کرد. در چنین صحنه جدید جهانی، حزب مجبور بود برای حفظ پایگاه بسیج خود بیش از پیش با کادرهای اسلامی درآمیزد، اما درست همین کادرها رژیم را به تصادم با اسرائیل، روشنفکران لیبرال و برخی از منافع سرمایه‌داری (داخلی و خارجی) سوق دادند.

در نتیجه افزایش فشار کادرهای جسارت‌یافته (این فرصت توسط بهار عربی فراهم گشت)، جاه‌طلبی‌های امپریالیستی کم‌رنگ حزب بیشتر تقویت گشته و در نهایت از کنترل خارج شد. در ابتدا به نظر می‌رسید راه حل فوق‌العاده مشکلات کاهش رشد اقتصادی اسلامی شدن بیشتر باشد، اما چنین گزینه‌ی سیاسی نتیجه معکوس داد.

در این که شباهت‌هایی بین رژیم ترکیه و ایتالیای بین دو جنگ وجود دارد، جای شک و شبهه‌ای نیست. در ابتدا "رهبر" طبقات تکه‌تکه ایتالیا را متحد نمود و سرمایه‌داری را کد ایتالیا را، نه فقط از طریق سیاست‌های از بالا به پایین، بلکه با بسیج سوسیالیست‌های آزاد، سندیکالیست‌های گذشته، افسران پیشین و قشر میانی در مسیر کارآمدی قرار داد. به همان سیاق توانمندی کادرهای اسلامی در طی دهه ۲۰۰۰ توسط حزب توسعه و عدالت، رژیم لیبرال-کنسرواتیوِ پسا-۱۹۸۰ را بازسازی نمود. در ابتدا؛ لیبرالیسم اقتصادی، کنسرواتیسم فرهنگی و استبداد سیاسی که رژیم نظامی در دهه ۱۹۸۰ آغاز کرده بود توسط حزب لیبرال-کنسرواتیو (ANAP) در دهه ۱۹۸۰ «دموکراتیک» گشت. با وجود شور و شوق اولیه مردم، در دهه ۱۹۹۰ لیبرال کنسرواتیسم اقشار گسترده‌ای را نیز بیزار کرد. کنشگران نئولیبرال تنها در صورت همگرایی با دشمنان قدیمی خود می‌توانستند جهت‌گیری ترکیه پسا-۱۹۸۰ را نجات دهند. اسلامگرایان بسته کامل این آکتورهای از رمق افتاده را به ارث گرفتند و آن را با سیاست‌ها و گفتمان‌های رادیکال اصلاح نمودند. بتدریج معلوم گشت که نتیجه آن برای حامیان سابق خودشان به همان اندازه مرگبار است که فاشیسم ایتالیا بود.

برگرفته از اُپن دموکراسی

Cihan Tugal, In turkey, The regime slides from soft to hard totalitarianism, 2016-02-17, www.opendemocracy.net